



نظامے سازی صلح: غیاب ترور یا ترور غیاب؟

رضا نگارستانے



رضا نگارستانی

نظامی سازی صلح: غیاب ترور یا ترور غیاب؟

ترجمه ساره پیمان و پویا غلامی

asabsanj.com

مقدمه

این مقاله ظهور موج جدیدی از تروریسم را بررسی می‌کند که با ساخت سلاحی از دکتترین تقیه یا تظاهر [پنهان‌کاری]^۱ استراتژیک، با پیاده‌سازی جنبه‌ی نمایشی میدان نبرد و گزینش شهروندان به‌عنوان اهداف اولیه و «نبردگاه‌های مولکولی»، از فروپاشی خاص خود بهره‌برداری می‌کند. این گرایش به‌طور کلی نه فقط بقای شهروند جهانی بلکه همچنین خود افاق بقاء یا زیستن را (در پایه‌ای‌ترین معنای انتزاعی‌اش) تهدید می‌کند. این گرایش خود بقاء را به میدان استثمار برای تروریسم افراط‌گرا بدل می‌سازد.

وقتی نظامی‌سازی دیگر یک فرایند منحصر به زمان جنگ نباشد و تنها به میدان جنگ تعلق نداشته باشد، آن‌گاه حتی صلح – شکاف موقت، فضای خالی عدم‌اصطکاک بین ماشین‌های جنگ و بقای جمعی – می‌تواند نظامی‌سازی شود. این به معنای سوء‌استفاده از صلح به‌عنوان تعلیقی موقت نیست که بتواند استثمار شود، نه به معنای مخزنی در دست تدارک برای فرایندهای نظامی‌سازی جنگ‌های آینده (وقتی همه دارند استراحت می‌کنند چه کسی بیشترین نیروها را گرد می‌آورد؟)، بلکه در عوض، و به‌نحوی بسیار مهم‌تر، این یعنی نظامی‌سازی درون‌زاد خود صلح، که در آن صلح، که مستقیماً به‌منزله‌ی یک سلاح به کار گرفته می‌شود، در مقام صفحه‌ی جدیدی برای تجاوز و شورش و برای ضربات تهاجمی علیه مبنای دشمن و/یا شبکه‌بندی‌های پشتیبانی‌شان استثمار می‌شود.

شیوه‌های جدید ترور منتشرشونده با خلق یک وضعیت عمومیت‌یافته‌ی ترور که در آن مرگ بر هر لحظه‌ی زندگی سایه می‌افکند و تنظیمش می‌کند، انگاره‌های مبنایی بقا به‌طور عام را تهدید می‌کنند. این مرده‌سالاری^۲ هدف عاملیت‌های اسلامی ارتدادی ترور^۳ همچون جامعه‌التکفیر^۴ و عاملان تکفیری‌اش است – جنبش جهادی میلیتانتی که به طرد^۵ مطلق کفار یا ملحدان باور دارد (تکفیر در اصل یعنی طرد). این عاملان^۶ الهام‌بخش موج جدیدی از افراط‌گرایی دینی میلیتانتی و الهام‌بخش سایر گروه‌های تروریستی گمنامی شدند که از نظامی‌سازی درون‌زاد صلح به‌عنوان شیوه‌ی جدیدی از جنگ‌آوری بهره‌کشی می‌کنند. خطوط تاکتیکی این شیوه‌ی جدید جنگ با صفحه‌ی نزاع و اصطکاک نظامی مرئی (میدان‌های نبرد، عوارض برای جنگ چریکی، جنگ‌های خیابانی و الخ) هم‌خط نیستند (یا با آن بیکربندی نشده‌اند)؛

1 (dis)simulation

2 necrocracy

3 Terror; وحشت

۴ جامعه‌التکفیر تحت تاثیر إخوان المسلمین سید قُطب در مصر به‌عنوان یک گروه بنیادگرا در دهه‌ی ۶۰ همراه با بنیادگرایان اسلامی و ظهور تمایلات میلیتانتی (اولی شبیه به سلفی‌گری افراطی) از طریق شبکه‌های عملیاتی مرکز زوده و پنهانی دشمنان‌اش را به دام می‌انداخت. این گروه مدافع هرگونه راهکار نظامی (چه نبردهای مسلحانه چه غیر آن) علیه یهودیان، مسیحیان، مسلمانان از دین برگشته یا میانه‌رو، به‌منظور اعاده (یا بازگشت به) وحدت اولیه‌ی نظم جهان اسلامی بود.

5 excommunication

خطوط تاکتیکی‌اش آن محلّیت‌پذیری را که پیش‌نیازی برای نزع مستقیم و آرایش نظامی است با خود ندارند؛ آنها برای قطع، مسدودسازی یا جایگزینی همدیگر بر مبنای گرایشات، تراجهت‌گیری‌ها و صف‌بندی‌های متفاوت‌شان موضع نمی‌گیرند؛ عملیات آنها با ناسازگاری دینامیکی که مبنایی برای، و ماتریسی از، درگیری پر کشمکش نظامی فراهم می‌آورد نسبتی تماماً اریب [مبهم] دارد.

تکفیری به‌عنوان یک تروریست سایه درگیر جنگ سفید می‌شود — نظامی‌سازی درون‌زاد صلح، وضعیت حاداستتار^۱ (که به بهترین شکل به‌عنوان هم‌پوشانی کامل و متعاقباً متقارن^۲ بین دو موجودیت بر یک صفحه‌ی بخش‌مکان‌شناختی^۳ تعریف شده است). در این جنگ پوشش استتار هرگز نمی‌تواند رسوخ یا از هم گسسته شود، و یک صف‌آرایی اکیداً دفاعی و تماماً نو یعنی فضای استتار حاد به جای کاربست دفاعی استتار (که به بهترین نحو، به‌عنوان هم‌پوشانی جزئی بین دو یا چند موجودیت بر یک صفحه‌ی منطقی تعریف می‌شود) می‌نشیند. حالت ممتاز جنگ تکفیری برنامه‌ریزی سنخ جدیدی از خط تاکتیکی است که به چنان شیوه‌ای تماماً با خطوط دشمن درهم می‌آمیزد که بی‌ثباتی ریشه‌ای، و سرانجام، شکافت شدیدی را درون سیستم وارد می‌کند. این بی‌ثباتی به شیوه‌ای رخ می‌دهد که نه فقط تجدیدقوا ناممکن می‌شود، بلکه علاوه‌بر آن هرگونه نوآوری اصلاحی یا احیاگر به طرز گریزناپذیر به یک براندازی نظامی بدل می‌شود: مثل یک شیمی‌درمانی که بد از کار درمی‌آید یا اثر زخمی شدید که در آن التیام و فرایند برون‌پوشی، در غیاب یک زخم، اندام را در شکل تکثیر فیبری می‌خورد (یک فرایند زخم‌شدگی که جراحات محلی زخم را به زخم‌شدگی جابه‌جاشونده یا متاستازی فراگیر استحاله می‌دهد)، که از فروپاشی و تجزیه‌ی متعاقب سلولی نتیجه می‌شود. دشمن در تلاش برای دفاع تنها می‌تواند به مرگ رو کند و خود را از بین ببرد.

ترور عمیق: زوال دشمن و برآمدن هم‌پیمانان مبهم

بیانیه‌ی عبدالسلام فرج، جهاد: وظیفه‌ی غایب — که در آن عمل‌گرایی سیاسی شوم و انحراف تاکتیکی با دقت در یک بستر توجیه اونجلیستی و دفاعیه‌ی پردازشی الاهی‌ستم‌گرانه تعبیه می‌شوند — موردپژوهی

1 hypercamouflage

2 symmetrical

۳ بخش‌مکان‌شناسی یک نظریه‌ی روابط مکان‌شناختی بین بخش‌ها و مرزهاست. ن.ک. به بری اسمیت، «بخش‌مکان‌شناسی: نظریه‌ی درباره‌ی بخش‌ها و مرزها»، در: Data & Knowledge Engineering, Volume 20, Issue 3 (November 1996), Elsevier Science Publishers, pp. 287 - 303

همین شیوهی جنگ است: جنگ سفید یا نظامی‌سازی صلح *حادث استتار* تهاجمی را به منزله‌ی موتور اولیه‌اش شامل می‌شود.

حادث استتار تعقیب حتی تضعیف‌شده‌ترین کران را هدف می‌گیرد، یکجور جنگیدن و بقایافتن همراه با دشمن. حادث استتار به‌طور تغییرناپذیری به کناره‌گیری تام و تمام از ادراک دوستان و انحلال در دشمن اشاره می‌کند: نوزایش عدوی نو.

فرج، تروریست و کیش‌گرای تکفیری، که در کتاب‌اش شکلی فتنش‌شده^۱ از جهاد را استادانه ساخته و پرداخته می‌کند، پیشنهاد می‌دهد که سر سوزان جهاد باید به همه، به هر کسی، فارغ از وضعیت، مکان جغرافیایی و قومیت‌اش شناسانده شود، فارغ از ربط یا بی‌ربطی‌اش به جهاد، اسلام یا کفر – جهاد به منزله‌ی یک جنبش فراگیر جهانشمول. عنوان اصلی این کتاب، که در ترجمه به جهاد: وظیفه‌ی غایب ساده‌سازی شده، جهاد: فریضه/الغائب است. فریضه یعنی وظیفه‌ی مقدس، اما نه وظیفه‌ای از حیث سوژکتیو اقتدارطلبانه آن‌طور که از سوی هُدا (راهنمای خدا) طلب می‌شود، یعنی «تسلیم مطلق» (اسلام) به الله. غائب یعنی غایب، اما در متون اسلامی و خصوصاً کتب شیعه، بالقوگی تفسیری عظیمی را در خود دارد که «غائب» نمی‌تواند به ترجمه‌اش امیدوار باشد؛ در واقع، غائب به جای غیاب محض، حاکی از بالقوگی پنهان/نهفته است، برای مثال، به معنای دوره‌ی پنهان عدم‌فعالیت یک ویروس. این نهفتگی باید از امر فعلیت‌یافته و امر مرئی، که مشمول تحریف و تغییر است، تفکیک شود: امام مهدی (دوازدهمین امام و منادی قیامت، آخرالزمان اسلامی) غایب (غائب) است اما اسلام و پیروان‌اش را بیش از هرآنچه واقعاً [از حیث بالفعل] حاضر است، تحت تاثیر قرار می‌دهد؛ مهدی نماینده‌ی یک بالقوگی است که هرگز از تاثیرگذاری دست نمی‌کشد. هرچند این تعریف در کتاب فرج یک خط‌مشی الاهیاتی و آخرت‌شناختی بنیادی برای بحث‌اش است، اما تحت‌الشعاع پیامی قرار می‌گیرد که توأمان دسترس‌پذیرتر و واگراتر از این معنای اصلی است: جهاد به یک مسئولیت‌پذیری الهی بدل می‌شود که حاضر نیست.

کتاب فرج پیچ جدیدی به تاکتیک‌های افراط‌گرایان دینی ارتدادی چون کیش تکفیری می‌افزاید: تحریف و دگرگونی «تقیّه» از کارکرد دفاعی و پارسایانه‌ی اصلی‌اش در سپیده‌دم اسلام. به جای تظاهر [پنهان‌کاری] استراتژیک – مخفی کردن توجیه‌شده‌ی باورهای راستین در موقعیت‌هایی که اگر باورهای راستین اعلام شوند قطعاً با گزند یا مرگ رویارو خواهند شد^۲ (معنای گسترده‌تر تقیه یعنی «اجتناب یا

1 fetishized

۲ «باورمندان هرگز به‌جای باورمندان با ناباوران هم‌پیمان نشوند. هر که چنین کند از سوی خدا رانده می‌شود. تنها کسانی مستثنا یا معاف می‌شوند که برای احتراز از آزار مجبورند چنین کنند. خدا به شما هشدار می‌دهد که باید تنها به او حرمت بگذارید. زیرا که خدا تقدیر نهایی است.» (قرآن ۲۸:۳)

پرهیز از هر نوع خطر»^۲ — تقیه به عنوان رخنه‌ی نظامی خاموش و سیال بازتفسیر می‌شود، شیوه‌ای از کنش که به یکی از مولفه‌های اساسی جهادیسلم فیتیش شده شکل می‌دهد.

به کارگیری تقیه نزد فرج از آنچه در سپیده‌دم اسلام به منزله‌ی یک گرایش دفاعی یا حمایتی، به عنوان یک تاکتیک طفره‌جویانه به وجود آمد به تمامی فاصله می‌گیرد. تقیه در فریضه‌الغائب به عنوان سخی از شبیه‌سازی^۱ یا تظاهر استراتژیک، به نام یک سیاست خصمانه‌ی آفندی بازسازی می‌شود. هرچند، تقیه، هم در فرم سنتی‌اش و هم در این فرم تسلیحاتی جدید، قویاً به انگاره‌ی بقاء [نجات] گره می‌خورد. این امر در معنای سنتی‌اش بسیار ساده است زیرا معتقد با اختیار کردن تقیه در شرایط دشوار بقاء می‌یابد. اما در تقیه‌ی نظامی شده، بقاء به نوعی تحمل انگلی شدید استحاله می‌یابد که همه‌ی آنهایی را که برآمدن از عهده‌ی بقای‌شان آسان‌تر است ذاتاً به تجزیه تهدید می‌کند. بقاء به اندازه‌ی یک بیماری لاعلاج مسری مخاطره‌آمیز می‌شود. فرج تأکید دارد که جهاد نمی‌تواند از تقیه منفک باشد. نظر به اینکه جنگ‌های صلیبی از مرزها تخطی کرد تا سرزمین‌های مقدس را بازپس بگیرد، در سنت اسلامی، جهاد فی‌حد ذاته نمی‌تواند تخطی‌گر باشد؛ جهاد باید صرفاً از سرزمین‌های مقدس و دارایی‌های اسلامی (که ضرورتاً با عاملیت‌های زمین‌سیاسی [ژئوپولیتیکی] تداعی نمی‌شوند) دفاع کند. اما همانطور که فیگورهای احیاءگری چون سید قطب^۲ و شکری احمد مصطفی سرتاسر دورنمای اندیشه‌ی اسلامی را پیچ تازه‌ای داده‌اند، دفاع اسلامی ارتدادی از «دارایی‌ها»یش به «دفاع» جهانشمولی بدل شد که امواج کلان تجاوز بی‌قاعده و یک براندازی نظامی را شامل می‌شود که با گرایش پیچیده‌ای نسبت به حذف همه‌ی موجودات جز برای برهوت‌آباد انحصارگرای امر الهی (بیابان) شیوع یافته است. «خود زمین با تسلیم خویش به اراده‌ی «بیرونی» الله، به سوی الله حرکت می‌کند؛ یا به عبارت دیگر، آیا زمین یک سهم و مایملکی از اسلام نیست (تسلیم مطلق به الله) که باید از آن دفاع کرد؟»: قطب این موضوع را وارونه می‌کند طوری که هرگونه اندیشه‌ی الاهیاتی به دست دیکتاتوری انحصارگرا و تک‌شیدایی غارت می‌شود. خود زمین به بخشی از سیاست دفاعی یا پدافندی جهاد^۳ بدل می‌شود. احمد مصطفی، یکی از نظریه‌پردازان کیش تکفیری

1 Simulation

^۲ سید قطب (۱۹۰۶-۱۹۶۶)، یکی از نظریه‌پردازان اصلی احیاءگری اسلامی و الهام‌بخش افراط‌گرایان متاخری چون فرج؛ معالم فی‌الطریق او شاید اولین اثر نظری درباره‌ی اسلام‌گرایی اسلامی مدرن باشد که هشدارها و اندرزهای عملی را با دکتترین‌های سیاسی دینی خودمحور یکپارچه می‌کند. درباره‌ی سید قطب بنگرید به تحلیل پل برمن از تروریسم ملهم از نظامی‌گری خلیفه و احیاءگری اسلامی ارتدادی:

Berman, P. (2004) *Terror and Liberalism*, W. W. Norton & Company.

^۳ «تمدن اسلامی می‌تواند در ساختار مادی و سازمانی‌اش فرم‌های مختلفی بگیرد اما اصول و ارزش‌هایی که بر مبنای‌شان استوار می‌شود ابدی و تغییرناپذیرند. این اصول بدین قرارند: پرستش خدای یگانه، بنای مناسبات انسانی بر باور به وحدت خدا، حاکمیت بشر بر اشیاء مادی، رشد ارزش‌های انسانی و کنترل امیال حیوانی، احترام به خانواده، پذیرش نیابت خدا بر زمین بنا بر هدایت و دستور خدا، و در همه‌ی امور این نیابت، حکم قانون خدا (شریعت) و شیوه‌ی زندگی تعیین شده از جانب او...» (سید قطب، معالم فی‌الطریق): بنگرید به

Qutb (1991) *Milestones*, American Trust Publications, p. 286.

اصلی، همچنین پیشنهاد می‌کند که «داریم به اسلام رجعت می‌کنیم» و اینکه این رجعت کبیر تسلیم‌شدن به بیابان الهی را شامل می‌شود: او تأکید می‌ورزد که این پاسخی واکنشی به ملحدان نیست، بلکه صرفاً طریقتی به اسلام است که محکوم می‌شود و با واکنش افراطی از سوی باقی جهان روبرو می‌گردد – جهانی که، علاوه بر این، سرتاسر افقش، در واقع پیشاپیش بخشی از اسلام است. بحث مصطفا یک تک‌خدایی [یکتاپرستی] پیچ‌خورده را اختیار می‌کند و به‌نحوی ارتدادی آنرا درون بنیادهای اسلام تعبیه می‌کند – خلق جنبشی قهقهرایی که تا یکجور خودفریبی پس می‌رود، یعنی تا فانتزی اسلام ناب که به‌نحوی رمانتیک به تخیل درآمده است. فرج زیرکانه سیاست تقیه را به این انگاره‌ی جهاد می‌افزاید، انگاره‌ای که در پی به‌اختیار گرفتن دوباره‌ی زمین به‌عنوان بخشی از اسلام است (زمین به‌عنوان بخشی از عالم بر مسیر تسلیم مطلق – اسلام – به الله است). همانطور که خود فرج اعتراف می‌کند، این (باز) پس‌گیری زمین رسالت ساده‌ای نیست؛ از همین‌روست ضرورت مسلح‌شدن با تقیه و بالقوگی‌اش برای رخنه‌کردن و پخش‌شدن درون سیستم‌ها و بین مردم‌های کشورهای غیراسلامی.

به گفته‌ی فرج دکتربین‌های جدید تقیه‌ی تسلیحاتی می‌توانند از این قرار برشمرده شوند:

۱. تقیه به‌منزله‌ی انحلال/تجزیه‌ی خودتان و دیگری: تقیه به‌سیاستی بدل می‌شود که ترسیم جنگ بیرون رزمگاه را هدف می‌گیرد (در این جهاد افراط‌گرا، جنگ در هر جا غیر از خود رزمگاه باید برقرار شود؛ جنگ نسبت به رزمگاه متعارف بیرونی است. فرج فریاد می‌کشد «جنگ یک نمایش نیست، ای کافران»). اینهمه بناست با معرفی و وارد کردن موجودیت‌های جهادی به شهروندان و همه‌ی دیگر موجودیت‌های سیاسی اقتصادی یا فرهنگی که ظاهراً از حیث نظامی نامربوط‌اند، با درآمیختن با جمعیتی که دور از خطوط مقدم می‌زیند، به انجام برسد. دکتربین ترور با رفتن «به‌سوی همه‌جا حاضر و واقعی جنگ که کلیشه‌ی نمایشی رزمگاه را به‌نحوی پیش‌رونده پاک می‌کند» عامدانه خودش را به حرکتی منحوس از جنس خود-انحلالی تمام‌عیار استحاله می‌دهد. هرچند کاربرد تقیه به‌عنوان یک سیاست (شبه)تهاجمی، ابداع فرج یا کیش تکفیری، یا حتی افراط‌گرایان وهابی نیست. این کیش را می‌توان تا حسن صباح پی گرفت اما این کیش ابداع حسن هم نبود (گرچه او آنرا به‌بود بخشید و اکیداً نظامی‌اش کرد). اعتبار انحصاری برای تقیه به‌منزله‌ی یک سیاست^۱ (شبه)تهاجمی، درآمیختن با جمعیت را هدف گرفته است (آنطور که در برابر تقیه به‌منزله‌ی ابزاری پنهان‌کارانه برای اجتناب از گزند قرار می‌گیرد، چنانکه در روزهای آغازین اسلام ضرب شد) که متعلق است به عبدالله ابن‌میمون (و کیش باطنیه‌اش، یکی از جوامع اسلامی ارتدادی زیرزمینی و جنبش‌های براندازی که او به راه انداخت و بعداً از سوی حسن صباح به فرقه‌های اسماعیلیه بدل شدند): میمون، خفیه‌گرای ایرانی، خرابکار و دسیسه‌پرداز سیاسی که حکمرانی

خلفا در مصر را با یک سرنگونی ناگهانی از بنیاد ویران کرد (آنجا که کیش تکفیری همچین به همراه فیگورهای چنان پرنفوذ چون قطب، مصطفی و ماندهای شان ریشه دواندند) و ناحیه‌ای برای هم‌پیمانان مبهم و مرموزش، یعنی فاطمیون تدارک دید، که بعداً شورمندترین دشمنان خلیفه و شیوه‌های متعارف نظامی‌گری‌شان شدند. فرج که دقیقاً سیاست ابن‌میمون را دنبال می‌کرد، پیشنهاد داد که تقیه نباید صرفاً یک فریب، یک تاکتیک خفاکارانه باشد؛ بلکه باید جستجوی بالاترین درجه‌ی مشارکت با کافران و شهروندان‌شان را شامل شود: «اگر آن‌ها مخدر مصرف می‌کنند ما نیز باید چنین کنیم، اگر آن‌ها در هر گونه فعالیت جنسی مشارکت می‌کنند ما باید آن فعالیت‌ها را تا نقطه‌ی افراط پیش ببریم»، و الخ. افراط‌گرایی جهادی باید با آن شهروندان که «کافران سرسخت» نامیده می‌شوند یکی شود.

۲. تقیه به منزله‌ی نظامی‌سازی (شبه)تهاجمی شهروندان: در ارجاع به سیاست تقیه‌ی فرج به منزله‌ی عنصری جدایی‌ناپذیر از جهاد، رنالد ژاکار^۱ کارشناس فرانسوی ضدتروریسم و رئیس دیده‌بان جهانی تروریسم واقع در پاریس، ماهرانه اشاره می‌کند که یک «تکفیری تحت تقیه» خودش یک بمب آماده‌ی انفجاری است، خواه اصلاً کنشی انجام دهد یا نه (درگیر ماموریتی شود یا نه). وقتی یک تکفیری با شهروندان معمولی یکی می‌شود — دیگر پنهان‌کاری نمی‌کند بلکه در همه‌ی وجوه زندگی عمومی و خصوصی‌اش مانند شهروند بی‌ایمان راستین راه می‌رود و رفتار می‌کند — آنوقت این اسلحه به‌طور خودآئین از طرف دیگری فعال‌سازی می‌شود؛ خود حکومت (مثلاً حکومت یک کشور غیراسلامی خارجی) شروع می‌کند به تصفیه، پاک‌سازی و شکار شهروندان خودش، کم‌کردن حقوق‌شان، محدودکردن‌شان به قرنطینه‌ی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برای جداسازی یا حتی پاک‌سازی بیماری و توامان میزبان‌های بالقوه‌اش. هر فرد به‌طور بالقوه یک سلول تکفیری یا مأوا است، یک محل هجوم، یک هدف نظامی اولیه. طوری که تهاجمی‌ترین فاز فعال یک زندگی تکفیری موقعی نیست که درگیر ماموریتی خبرساز مثل واقعه‌ی ۹/۱۱ می‌شود بلکه در عوض آنوقتی است که او به یک شهروند صرف بدل می‌شود، کاملاً غیرمصلح و گسسته از هر خط فرمان. یک تکفیری خودش را با هر کس و متعاقباً هر کس را با خودش هم‌سطح می‌کند؛ وقتی زمان شکار یک تکفیری فرا می‌رسد، این عمل دور از میدان نبرد، در قلب سرزمین خود شخص، به‌طرز اجتناب‌ناپذیری به نابودسازی موجودیت‌های غیرنظامی می‌انجامد.

۳. تقیه به منزله‌ی یک راه‌انداز برای جنگ سفید: تقیه سرتاسر پویایی‌های متعارف بین ماشین‌های جنگ را از تعادل خارج می‌کند، همان دینامیسم‌ها که شاهد تصادم با ماشین‌های جنگ، شکار و ازپادآمدن ماشین‌های جنگ به‌دست همدیگرند. این فرآیند از تعادل خارج کردن [مختل‌سازی] در خدمت جابجایی نبرد در راستای محور قطری «پیروزی یا شکست» عمل نمی‌کند بلکه در عوض در راه مختل‌سازی

پیوندهای ارتباطی بین دو شیوهی تاکتیکی عمل می‌کند: خطوط نظامی فعال در یک قطب و خطوط (غیر) تاکتیکی نهفته‌ی ویروسی در قطب دیگر. تکفیری همه‌ی بالقوگی نظامی‌اش را تعطیل می‌کند، به لحاظ تاکتیکی «می‌میرد» (و حتی دیگر استتار نمی‌کند)، و بعداً به شیوهی حقیقی «خودش» بار دیگر زنده می‌شود. ماشین‌های جنگ تکفیری جهاد افراطی بر خطوط تاکتیکی واگرا و ناپایدار عمل می‌کنند. نتیجتاً، نمی‌توان به آنها دسترسی داشت یا با آنها ارتباط گرفت: ارتباط که پیش‌شرط تصادم بین ماشین‌های جنگ و پیکارهای نظامی آتروپی‌مبنا است، همان مکانیسم‌هایی که دلوژ و گناری به منزله‌ی فرآیندهایی در نظر گرفتند که خود ماشین‌آلات یا تشکیلات و فضای جنگ را از کار در می‌آورد.

۴. تقیه به منزله‌ی یک ابزار بیابان‌سازی: تقیه، با دادن یک تشکیلات همه‌جا حاضر مسری به جهاد فتیش‌شده، به فرج مجال می‌دهد دوره‌ی جدیدی را در تصور کردن مکانیزم‌های نابودی، خرابکاری و ریشه‌کنی بگشاید که از جنبه‌های آتش‌افروز ارتداد و یزدان‌ستمگرانه که به طرزی خطرناک رمانتیک‌اند تغذیه می‌کرد. فرج به این واقعیت می‌پردازد که ماشین جنگ نظامی «آنها» (او حتی به ندرت آن اصطلاحاً دشمنان‌اش را می‌نامد: آمریکا) به شدت متکی است بر اصل کلان‌مرگ^۱ یا تلفات میلیونی یا آنطور که خود می‌گویند، مرگ از بالا (بیش‌از حد کشتن، هواپیماهای کشتار، هواپیماهای های‌تک، بمب‌های هوشمند، «شوک و بهت»^۲، مه‌ب (مادر همه‌ی بمب‌ها)^۳، افتادن پرتابه‌های رویت‌ناپذیر از ناکجا). فرج یک بدیل تکفیری را در برابر این تشکیلات کلان‌مرگ ارائه می‌دهد^۴: او دکنترین جدیدی از ترور حاداستتار شده را مورد بحث قرار می‌دهد که «تشکیلات خشکاندن»^۵ می‌نامد، اصطلاحی برگرفته از گیاه‌شناسی و کشاورزی^۶. آنچه او به‌عنوان «خشکاندن» تعریف می‌کند می‌تواند برای سرتاسر «یک تمدن و نیز به‌همان اندازه برای یک درخت یا هر شیوهی درخت‌گون جمعی بودن» به کار رود: یک تروریست تکفیری برای وارد کردن یک درخت به مرحله‌ی نابودی هیچ‌گاه به ریشه‌ها دست‌اندازی نمی‌کند، تلاش برای

1 Megadeth

2 Shock and Awe

3 MOAB

۴ مسائل تشدید و انتشار نبرد در زمان و فضا اهمیت کلانی برای هر دوی لشکرکشی نظامی غربی و رزمایش-ترور جهادگرایانه دارد. در حالی که جهادگرایی با انتشار در نبردهای خارج رزمگاه‌اش عمل می‌کند (از طریق آلودگی نفت‌سیاسی سیستم‌های سیاسی اقتصادی جهانی، از طریق استفاده‌ی بی‌پروا از تقیه‌ی تسلیحاتی که با استراتژی به‌جای تاکتیک و با ارتباط واگبردار به‌جای تجاوز کار می‌کند)، فن-کاپیتالیسم غربی به موضعی اوج‌گیرنده در میدان نبرد باور دارد، موضعی که با پیکره‌ی پیشران فن-کاپیتالیسم، با دقت و برتری تاکتیکی‌اش پیوند دارد، هر چند هر دوی این‌ها گرایش مشترکی در نبرد دارند: بدل کردن عاملیت‌های انسانی به رزم‌گاه‌ها/ماشین جنگ‌های مولکولی؛ برای جهادگرایی این مولکولی‌سازی جنگجویان یک فرم به‌نحوی مسری پخش‌شونده به‌خود می‌گیرد: عمدتاً از طریق صفحه‌ی فرانت‌هاجمی تقیه، و این مولکولی‌سازی برای جبهه‌ی غربی، به باز-کوچگر سازی (به معنای دلوژ‌گناریای ماشین جنگ‌های کوچگر) ارتش دولتی و مینیان‌توریزه‌سازی سرتاسر ارتش و خصیصه‌هایش بر و از طریق بدن هر سرباز تبدیل می‌شود.

5 dieback

۶ یک‌جور بیماری گیاهان که با مرگ تدریجی شاخه‌های جوان توصیف می‌شود که از نوک شاخه‌ها آغاز و تا شاخه‌های بزرگتر پیش می‌رود.

ریشه کنی کل درخت، تا آنجا که این کار صرفاً ریشه‌ی اصلی را حذف می‌کند، ریشه‌چه‌ها و دیگر اجزای ریشه را در خاک باقی می‌گذارد که عاقبت رشد می‌کنند و انبوهی درخت جدید به بار می‌آورند. تروریست یا افراط‌گرای جهادی یک‌جور بیماری خشکاندن را علیه درخت به راه می‌اندازد: اگر بخواهیم دقیق باشیم، او با منقرض کردن هزینه‌پذیرترین و کوچکترین برگ‌هایی آغاز می‌کند که بر فراز درخت و شاخک‌هایش رشد می‌کنند، و کارش را تا باقی برگ‌ها ادامه می‌دهد، بی‌آنکه به تنه یا ریشه‌ها آسیب بزند. با نابود کردن برگ‌ها از بالا تا پایین و با گذراندن به شاخک‌ها درخت پژمرده خواهد شد: درخت طردشده [تکفیرشده] و مغموم، سرانجام به‌تمامی ناتوان خواهد شد و شروع خواهد کرد به اینکه به‌نحوی خودخوارشمارانه و آلتریک به این وانهادگی [بیچارگی] مصنوعی متأثر از بیماری خشکیدن (حاد) واکنش نشان دهد. تقیه این فرصت عظیم را در اختیار تکفیری‌ها می‌گذارد تا از این سیستم خشکاندن استفاده کنند، که با آغاز از برگ‌ها (شهروندان یا آنچه تکفیری‌ها «موجودات هزینه‌شدنی» می‌نامند) و شاخک‌ها (سازمان‌های کوچک، الخ)، نهایتاً درخت را منسوخ و فرتوت سازد بی‌آنکه هیچ حمله‌ی مستقیمی به اندام‌های اصلی‌اش صورت دهد.

وقتی یک درخت مبتلا به بیماری خشکاندن می‌شود، تنها برگ‌ها و شاخه‌ها ویران می‌شوند؛ هرچند بدون برگ‌ها و شاخک‌ها، درخت تدریجاً (به‌نحوی شدید) در معرض عوامل محیطی و هم‌هی سیستم‌هایش قرار می‌گیرد و در برنامه‌های کژکارکردی معیوب قفل می‌شود، که موجب افت سیستم ایمنی‌اش می‌شوند و درخت را از درون تحلیل می‌برند. مراحل مختلف در خشکاندن یک تمدن از این قرار خواهد بود: پارانویا، عدم‌نیروگذاری؛ شهروندان در مقام اهداف اولیه برای هر دو جبهه؛ وانهادشدن. همه‌ی این‌ها به پاسخی واکنشی از جانب درخت آلوده‌شده می‌انجامند، که به‌جای کمک به بازیابی، خودویرانگر است. این خودویرانگری (یا خودبازیابی مبتلا به کژکارکردی) در یک سیستم می‌تواند به‌منزله‌ی فروپاشی مکانیزم‌های مسئول خودتحميل‌گری، و القای پاسخ ایمنی علیه مولفه‌های خود [self] تعریف شود. چنین فاجعه‌ای به بازبرنامه‌ریزی سیستم (ایمنی) برای صدمه به خود [self] منجر می‌شود.

پس یک تکفیری تحت تقیه هیچ‌مگر یک شهروند نیست. او با تخریب خود و شهروندان می‌تواند مکانیزم خشکاندن را در یک سیستم اعمال کند. تقیه‌ی تسلیحاتی مستقیماً به مکانیزم خشکاندن متصل نمی‌شود؛ بل شیوه‌ای است که در آن یک تکفیری می‌تواند نقش تقیه را از استتار صرف به یک پهنه‌ی لُجستیکی قدرتمند جابجا کند که تاکتیک‌ها و استراتژی‌های (فرا)تهاجمی می‌توانند بر آن همگرا و تقویت شوند. وقتی یک افراط‌گرای تکفیری زیر پوشش تقیه می‌رود مکانیزم‌های خرابکاری‌اش را درون شهروندان کار می‌گذارد، از شهروندان به‌عنوان در پشتی استفاده می‌کند. تکفیری تحت تقیه از یک فیگور عملیاتی کلیدی در ارتش خودش تا یک شهروند جابه‌جا می‌شود؛ تقیه در این نقطه نه به اهداف مهم بلکه

به شهروندان معمولی دسترسی می‌یابد (تاکتیک اولیه‌ی مکانیزم خشکاندن)، که این به تکفیری مجال می‌دهد تا به نحوی موثر همه‌ی نمودارها و نقشه‌هایی را که به یک شهروند مجال می‌دهند تا از یک تروریست متمایز باشد بر هم بزند و پیچ بدهد. تکفیری از طریق همین در پشتی هم می‌تواند شهروندان (یا موجودیت‌های هزینه‌شدنی درخت، آنطور که تکفیری‌ها در نظر می‌گیرند) را به نحوی موثرتر در مقیاسی کلان تخریب کند، و هم می‌تواند با همسان‌سازی‌شان درون خودش و با همسان‌شدن به دست آن‌ها، سیستم‌های پشتیبانی‌شان را علیه آن‌ها به راه اندازد.

دکترین‌های اصلی کیش تکفیری از تعلیمات قطب و شگری احمد مصطفی نشات می‌گیرند. فرج، تحت تاثیر دکترین «تکفیر و الهجرت» – تقلید از پیامبر که مکه و خانه‌ی خدا را به قصد زندگی در بیابان مطهری که از هرگونه تجلی بت‌پرستانه پاک شده بود ترک کرد – بینش جدیدی از بیابان و بیابان‌زایی را اعلام می‌کند که با تصویر متعارف از بیابان آشنا برای پویایی‌های سیاسی اجتماعی، و پویایی‌های اجتماعی غربی به‌طور خاص، بیگانه است. در برخی سطوح متفاوت، این بیابان همه‌ی گرایش‌های رادیکال اسلام را دربرمی‌گیرد، از بیرونیت دائمی *الله* نسبت به بشر، تا بیابان به‌منزله‌ی پهنه‌ی کارکردی صرف تسلیم به همین بیرونیت رادیکال (یعنی *الله* که هرگز عیان نخواهد بود)، تا عوامل بیابان‌گرد اصلی جهاد. یک کوچگر بیابانی مهاجرت نمی‌کند، آنطور که مهاجرت به‌نحوی حداقلی تحت تاثیر عوامل جوی یا اقلیمی صورت می‌پذیرد، او تونل‌های خاص خود را می‌کند، مأواهای خاص خود را درون بیابان می‌سازد، از ابعاد فضاها، سوراخ‌دار و صاف می‌گذرد، و به یک اندازه از آن فضاها بهره‌برداری و به آن فضاها خیانت می‌کند. عقرب‌ها نقب‌زن هستند نه معمار، آنها بر ترکیب‌بندی‌های خاک و خلاء بنایی نمی‌سازند، آنها با بی‌قراری حرکت نمی‌کنند، آنها در عوض حجم‌ها را می‌بلعند و فضاها را می‌قاپند؛ برای عقرب‌ها فضای سوراخ‌دار نه صرفاً یک مکان مسکونی، مکانی برای اقامت (مأوایی برای اشغال) بلکه بیش از اینها، *آشیانه‌ی جنگ (دارالحر)* است، فضای سوراخ‌دار شکار گزینش‌نشده. مصطفی به‌نحوی هیستریایی این تشکیلات و انگاره‌ی بیابان را به همه‌ی رگه‌های اندیشه‌اش وارد کرده، تا چنان درجه‌ای که کیش او به‌نحوی تمسخرآمیز «جماعت تازیانه‌زن بیابانی» نامیده شده است. افشای پیشه‌ی واقعی مصطفی بیشتر آبرونیک است: او یک زارع بسیار خوش‌قریحه بود.

جنگلی روسی بر مرز توندرا [شمالگان قطبی] را در نظر بگیرید که درختان‌اش تهی از زندگی‌اند زیرا بیماری‌های پوساننده و خشکیدن زمستانی به آنها صدمه زده است؛ نزد یک تکفیری، هیچ فرقی بین درختان بی‌باروبر و بیابانی بدون درخت وجود ندارد: خشکاندن ارگانیزم کافر را تطهیر می‌کند، بیابانی می‌کند، زمین را در راستای ویرانه‌ی مطلق بیابان الهی قرار می‌دهد.

با برآمدن تقیه‌ی نظامی شده، مشکل دیگر تکفیری نیست، مشکل نه مهاجران بلکه شهروندان اصلی کشور هستند که یک تهدید امنیتی علاج‌ناپذیر را وضع می‌کنند. هیچ عمل جنگی رادیکال‌تر از نبرد در رزمگاه‌های مولکولی شده و هزینه‌پذیر وجود ندارد که بالقوگی‌شان برای هدایت پیکار پیشاپیش از کار افتاده است.

بررسی منطقی حادثتار رویاروی ستیز کوچگرانه.

کُخ با ارجاع به نظریه‌ی میاسما^۱ نوشت «در گذشته گرایش دفاعی‌تری اتخاذ می‌شد». «اکنون این نظرگاه دفاعی را ترک کردیم و نظرگاهی تهاجمی را به دست گرفتیم ... نخست، باید به سادگی و با اطمینان برای افشای ماده‌ی مسری و سپس، برای نابودی آن آماده شویم» (کُخ ۱۹۰۳، ۸، ۱۰). برای کُخ اختیار کردن گرایش تهاجمی یعنی جستجوی فعالانه‌ی انگل‌ها نه فقط در آن‌ها که آشکارا بیمارند بلکه همچنین در آن‌ها که «مضنون» به حمل آن انگل‌ها هستند (*die Verdächtigen*) و نیز در آن‌ها که «ظاهراً سالم‌اند»^۲. هر ماشین جنگ یا خط تاکتیکی مأوایی اشغال می‌کند (خواه در زمان جنگ یا صلح)، فضایی که از خلالش می‌تواند حرکت، تغذیه و عمل کند؛ این فضا نه فقط با ویژگی‌های متمایز یک خط تاکتیکی یا ماشین جنگ بلکه همچنین با دشمنانش، با پویایی ناسازگار دیگر خطوط تاکتیکی، با سنخ‌های شکارگر، با قرارگیری در معرض عوامل محیطی، با آستانه‌اش برای دریافت داده از محیط، با سنخ‌های داده‌ای که دریافت می‌کند، و نزدیکی‌اش به آنچه تعقیب یا کاوش می‌کند تعریف می‌شود (سوءفهمی متداول وجود دارد که سرحدات جامد و خشک را به مأواها نسبت می‌دهد؛ اما مأواها در هر جایی سرهم می‌شوند که یک موجودیت سهمی از محیط‌اش را صرفه‌جویی می‌کند و در آن فضای صرفه‌جویانه بقاء می‌یابد / عمل می‌کند^۳). در یک زمان مفروض t ، موجودیت t ، آدرسی (یا مجموعه‌ای از آدرس‌ها) منحصربه‌فرد^۴ را به عنوان $I_t(X)$ اشغال می‌کند؛ حرکت‌اش می‌تواند به‌نحوی ساده‌سازانه برحسب مأواهایی که در

۱ میاسما به معنای فضای مخرب و آلوده یا جو مسموم و تأثیر مخرب، بوی بد و بخار متعفن است. این نظریه باور داشت که بیماری‌هایی مثل وبا، کلأمیدیا و طاعون سیاه یا اپیدمی طاعونی موجب بخار مسموم‌کننده موسوم به میاسما (به معنای آلودگی) می‌شوند و منشأ بیماری‌های همه‌گیر از پوسیدن مواد آلی ایجاد می‌شوند.

2 Otis, L. (1999) *Membranes: Metaphors of Invasion in Nineteenth-Century Literature, Science and Politics*, The Johns Hopkins University Press, pp. 34-35

۳ در واقع، برخی سیستم‌های مونیتورینگ اساساً بر مأواها یا مرزها مبهم و امری متمرکز می‌شوند تا ساکنان‌شان (مستاجران) را به نمایش درآورند و هدایت کنند. سیستم‌های کنترل ترافیک هوایی دائماً حجم فضاها را هوایی حفاظت‌شده یا محصور - که فضای پیرامونی را تعریف می‌کند یا حجمی ایژه‌ی پروازی را احاطه می‌کند - را برای پرهیز از تصادم، سیستم‌های اعلام خطر و ازجا در رفتگی‌های هواپیماها تحلیل می‌کند. این حجم فضاها هوایی حفاظت‌شده اصطلاحی اصلاح‌شده برای مأوا در مدیریت ترافیک است، یک شبیه‌سازی مأوا که نزد پرند‌های مهاجر یا در پرواز هم وجود دارد.

۴ این منحصربه‌فرد بودن با ویژگی‌ها/کیفیت‌های قطعی خصیصه‌پردازی می‌شود که در آن آدرس به یک موجودیت در فضا. مکان نسبت داده می‌شود اما آدرس داشتن به معنای مالکیت انحصاری آن نیست.

وقفه‌های متوالی زمانی اشغال می‌کند بیان شود. این آدرس با ماوایی که ماشین‌جنگ یا خط تاکتیکی اشغال می‌کند رمزگذاری و تفکیک می‌شود.

کارکردهای یک ماوا نه صرفاً انفصالی و حذفی (برای مثال، هدایت کردن رقابت‌ها یا به عبارتی جنبش‌های گزینش‌گری که به حذف دیگر اجزای محیط یا خطوط حرکت منجر می‌شوند) بلکه همچنین اتصالی/عطفی هستند. در واقع ماواها موجودیت‌های مقیم‌شان را با سنخ‌های سرشت‌نمای دینامیسم‌شان به حرکت درمی‌آورند، و آن‌ها را با دیگر ماواها بر اساس بضاعت ضروری برای پی‌گیری یک گرایش یا یک پهنه و نیز بنا بر تسهیم آن ماوا با دیگر ماواها و ساکنان‌شان، پیوند می‌دهند. برنامه‌ریزی ماوایی یک موجودیت اولین عملیات بنیادی مهندسی کردن یک موجودیت یا بازترکیب‌بندی آن است. از این‌رو اهمیت جستجوی ماواها یا انواع ماوا (به‌جای ماواها یا ساکنان نمونه‌ای) به‌طور فزاینده با رشد و ظهور خطوط پویای جدید، فرم‌اسیون‌های قدرت، فضاهای ترافیکی و پهنه‌های پیوندهای ارتباطی افزایش می‌یابد. دولت و شبکه‌ی سلطه‌اش حرکات یک موجودیت (I) در یک ماوا (خواه کمی – مرتون‌مبنا¹ [سنجش‌پذیر، مقیاس‌پذیر] – یا کیفی) را با سری‌هایی از آدرس‌ها شناسایی می‌کند که به آن رسمیت می‌بخشند و همچنان که موجودیت جابجا می‌شود آن آدرس را ثابت می‌کند:

$$I(X_1, X_2, X_3, \dots, X_n)$$

برای دولت، آن دینامیسمی که با ماشین‌جنگ‌ها جا می‌افتد، آن شیوه‌ای که هر ماشین‌جنگ خط سیارش را تداوم می‌بخشد، تنها می‌تواند از خلال منطق مرزها ردگیری و از حیث عددی علامت‌گذاری شود، از طریق برنامه‌ریزی سیستم‌های منزل‌گزینی و اقامت و (نا)بجایی‌هایی که دولت می‌تواند به‌وسیله‌ی دیده‌بانی ماواها و آدرس‌های پویای‌شان پایش کند. دولت با زیرنظرگرفتن مرزها که موجودیت‌ها از خلال‌شان گذر می‌کنند، با جستجوی اثرات موقت بر (یا دگرگونی) نیروهای قلمرومندی که موجودیت‌های متحرک پشت سر می‌گذارند، با جستجوی سنخ‌های محلی‌سازی‌شان، و رفتارهای‌شان در قبال اقتصاد بخش‌شناختی² (اقتصاد امر کلی)، می‌تواند یک کوگیتو³ (یک شناخت ناانسانی) را نه فقط برای درک حرکت موجودیت‌ها بل همچنین برای طبقه‌بندی حرکت موجودیت‌ها و دینامیسم ماشین‌جنگ‌ها از کار درآورد؛ موجودیت‌ها و ماشین‌جنگ‌هایی که سیاری کوچگرانه‌ی مفرط‌شان به‌معنای آن است که نمی‌توانند مستقیماً از سوی دولت فهمیده یا درک شوند.

این کوگیتو برای تخصیص ماشین‌جنگ‌ها ذیل پروتکل‌ها و فرم‌های نظامی دولت لازم است. دولت، مقید به قطعه‌وارگی شبه‌صلب، مرزهای دینامیک، پیوندهای تحمل‌مبنا و محلی‌سازی‌های ایستا و پویا (یا

1 Merton-based

2 Mereologic economy

3 cogito

به‌نحوی دقیق‌تر محلی‌سازی‌های در-مکان و برون-مکان، فضای پویای هر موجودیت و فعالیت‌هایش را بررسی می‌کند - فعالیت‌های متناظر با نواحی کارکردی، قلمرومند و بخش‌شناختی‌اش - نه فقط برای خوانش خصایص یک موجودیت بلکه همچنین برای قراردادن آن بر شبکه‌ی سلطه‌اش (یا بنابر مجاورت موجودیت با شبکه‌ی سلطه‌اش). دولت و همه‌ی پیکربندی‌های اقتصاد بقاء، موجودیت‌ها را از طریق مأوا(ها)یی که در آن مسکون می‌شوند یا اقامت می‌گزینند تعقیب می‌کنند. زیرنظرگرفتن، تجسس و ردگیری مأوا برای ارتش دولتی یک وظیفه‌ی اولیه و کانونی است؛ خط سیار یک موجودیت یا یک ماشین جنگ، ارتباطات و صفات کارکردی‌اش همگی با پیگرد و تجسس مأوایی که ماشین جنگ اشغال می‌کند و سنخ‌اش رمزگشایی می‌شوند. ماشین‌های خوانش‌گر پیشرفته‌ی دولتی حتی قادر به استخراج چستی یک ماشین جنگ یا یک موجودیت با تحلیل خصوصیات مأوایی هستند که اساساً به نیروهای دینامیک تحمل‌پذیر مرزها و اصول بوم-منطقی مقید می‌شود. هرچند، نظربه‌اینکه مأواها موجودیت‌های پیوندی هستند (موجودیت در مقام رخداد به معنایی دلوزی)، پس منحصرأ به یک موجودیت یا یک مستاجر تعلق ندارند. موجودیت‌های کثیر می‌توانند در یک مأوا مشترک باشند و مأواها می‌توانند شکل مأواهای آشیانه‌ای را به خود بگیرند که به‌هم‌دیگر مرتبط می‌شوند، و به شیوه‌های مختلف با هم پیوند دارند (نیروهای قلمرومند در پیوندهای گروه‌ساز، کاسته و کوچک می‌شوند - اما نه هرگز ناپدید). شیوه‌های پیوند بین مأواها اکثراً به دو هم‌بستگی نامتقارن تقسیم می‌شوند:

الف. هم‌جواری یا مجاورت^۱ (A)

ب. هم‌پوشانی^۲ (O)

در مدل دلوز-گناری از ماشین جنگ کوچک‌تر، ماشین جنگ‌ها نسبت به مرز موثر دولتی بیرونی هستند، و با ساییدن مرزهای صلب دولت، بی‌تابانه آن را می‌فرسایند [می‌خورند]. مدل‌سازی منطقی برهم‌کنش‌های بین ماشین جنگ‌های کوچک‌تر بیرونی و دولت عمدتاً با مسائل ذیل پیچیده می‌شود:

(الف) هر دوی دولت و ماشین جنگ حرکتی نسبی را نسبت به همدیگر حفظ می‌کنند (هر پویایی بر پهنه‌ی آرایش تاکتیکی خاص خودش) که ماشین‌های نظامی شده‌ی دولتی و ماشین جنگ‌های کوچک‌تر را به موجودیت‌هایی لغزان با نوعی قابلیت جابجایی پیشرفته بدل می‌کند که وقتی تک‌ها و پاتک‌ها بر مرزهای دولت بالا می‌گیرند آن قابلیت جابجایی نیز افزایش می‌یابد.

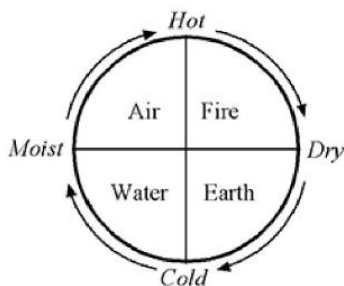
(ب) ظهور دولت پشت‌پرده، که خودش را به ماشین جنگ‌های کوچک‌تر می‌گشاید تا با تماس‌های مداوم با ماشین جنگ‌های کوچک‌تر یا آنها را درون فرماسیون‌های نظامی‌اش جذب کند (این تماس‌ها اساساً

1 Abutment

2 overlap

به پتانسیل‌های آلوده‌ساز نزد هردوی دولت و کوچگرها مقید می‌شوند) یا ماشین‌جنگ‌های کوچگر را به‌منزله‌ی مزدوران‌اش بازابداع کند، یعنی به‌منزله‌ی خطوط دینامیک برای بسط دولت ورای مرزش، یک مرز دینامیک جدید که فرصت تطبیق (مستعمره‌سازی؟) یا از حیث اقتصادی تاب‌آوردن (تحمل‌پذیری) امر خارج به‌جای شکاف‌برداشتن و بازشدن از سوی امر خارج را فراهم می‌آورد. تمرکز بر جنبه‌ی فضا‌مندجغرافیایی ماشین‌جنگ (که ضرورتاً با جنبه‌ی عاطفی‌اش هم‌پیوند است) — یا، دقیق‌تر، با جستجو در مدل بخش‌مکان‌شناختی ماشین‌جنگ کوچگر و دولت از طریق شیوه‌ی متمایز اما عام‌پیوندشان که می‌تواند به‌منزله‌ی مجاورت یا پیوند بیرونی فهمیده شود — می‌تواند وظیفه‌ی اولیه برای نموداری کردن

۱. تحمل‌پذیری یا تاب‌آوری یک شبکه‌ی اقتصادی است (بدین معنا که پیوندی و متقابل است) که به‌وسیله‌اش گشودگی می‌تواند به‌منزله‌ی بنیانی برای بقاء، تطبیق، اقامت، منزل‌گزینی و تنظیم ارتباط استعمار شود. اصطلاح تحمل‌پذیری آنطور که در اینجا به‌کار رفته از برخی جهات از اصطلاح اصلی ضرب‌شده توسط جیمز جروم گیسن در مطالعات بوم‌شناختی‌اش (براساس آثار اینگاردن، برنتانو، الخ) دور می‌شود. تنظیماتی که یک موجودیت به‌وسیله‌ی آن می‌تواند وضعیت پویای‌اش (در یک کل، به‌عبارتی در یک آدرس بخش‌شناختی) را حفظ کند و افق احاطه‌کننده‌اش بقاء یابد، از شبکه‌ی اقتصادی‌مبنای اکیداً مشبک برهم‌کنش‌ها، پیوندها و مشارکت‌های تنظیمی نشأت می‌گیرد که همگی بر بلاغت متقابل بین موجودیت و محیط‌اش بافته شده است. کل فقط وقتی می‌تواند بقاء یابد که موجودیت‌ها بتوانند همدیگر را تاب آورند، هر سنخ از گشودگی بر سطوح بخش‌شناختی به‌وسیله‌ی تحمل‌پذیری متقابل «بین» موجودیت‌ها مشخص و متمایز می‌شود. تحمل منحصراً به یک قطب ارتباط اقتصادی تعلق ندارد بل بین دست‌کم دو موجودیت بخش‌شناختی توزیع می‌شود. «من تا جایی که بتوانم تحمل‌ات کنم به تو گشوده‌ام»، در غیر اینصورت: (الف) تو باید پس زده شوی (ب) با تنظیم‌شدن و تخصیص‌یافتن جذب شوی (ج) تا حدی تصفیه شوی (د) من باید خودم را وقف «تطبیق» تو کنم. بنابراین، پهنه‌ی گشوده‌بودن اساساً بر تحمل‌پذیری یا تاب‌آوری/ارتباط اقتصادی ساخته می‌شود. از خلال تحمل‌پذیری، گشودگی نمی‌تواند از تنظیمات بقاء‌گرا و اقتصادی بگریزد؛ گشودگی عمدتاً به‌منزله‌ی ظرفیت‌دهنده‌ی پویای کل عمل می‌کند. احتمالاً روشن‌ترین «مدل» تحمل‌پذیری (هرچند ساده‌سازی‌شده) تتراسومیای ارسطو است (گردش عناصر).



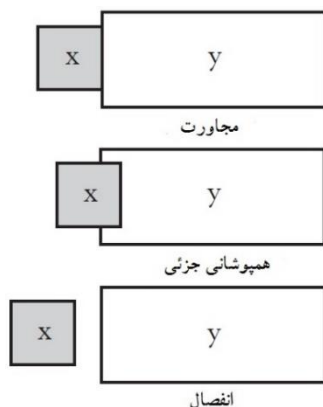
حرکت گردشی بین عناصر متحمل یک دینامیزم پالاینده برای امر کلی می‌شود. هر فاز گردش بر مترون‌های (سنجه‌ها، مقیاس‌ها) پویا و تحمل‌پذیری (در اینجا، گشودگی اقتصادی یا تاب‌آوری متقابل) بین عناصر مبتنی است. عناصر به‌همدیگر گشوده‌اند، چه به صورت اربب چه در امتداد قطر، اما هرگز نمی‌توانند به‌تمامی هم‌پوشانی کنند یا اساساً با همدیگر ارتباط بگیرند؛ آنها به یک حالت میانی برای شکل‌دادن به رابط‌های گردشی و حفظ کلیت‌شان نیاز دارند. این حالت‌های میانی تنها در جای خاصی از کل از دورنمای گردشی کلی معتبر هستند؛ گرچه آنها یک پلی‌میکوس [polemikos] پیشران یا یک دینامیزم چرخه‌ای برای سیستم تدارک می‌بینند، اما به‌طور محلی عمل می‌کنند (در نتیجه‌ی تحمل‌پذیری عناصر نسبت به هم و در عین حال نسبت به کل سیستم تتراسومیا). برای مثال، زمین و آب برای ارتباط به‌گذرانده (گل زنده) نیاز دارند. این گل زنده موجودیتی ارتباطی است اما همچنین مرزی پویا نیز هست که زمین و آب را پیش از گشودگی‌شان به همدیگر استحاله/تخصیص می‌دهد؛ گل زنده تنها می‌تواند به‌طور محلی بین آب و زمین عمل کند و نه در هیچ‌جای دیگری در مدل تتراسومیا. کل از این ارتباطات اقتصادی برای تحکیم خودش و برای تاب‌آوردن زندگی (برای بقاء) استفاده می‌کند.

«فرض می‌کنم که تحمل‌پذیری‌ها صرفاً کیفیات پدیداری تجربه‌ی سوپرتکیو نیستند (کیفیات ثالث، خصایص پویا و سیماشناختی، الخ). همچنین فرض می‌کنم که آنها صرفاً خصایص فیزیکی چیزها نیستند آنطور که اکنون علم فیزیکی درک می‌کند. در عوض آنها بوم‌شناختی‌اند بدین معنا که آنها خصایص محیط در نسبت با یک حیوان هستند. این فرضیات بدیع هستند و لازم است تا به بحث گذاشته شوند.» (جی. جی. گیسن)

فضای عاطفی و خطوط حرکت ایجادشده بین کوچگری انضمامی و دولت باشد. این مدل‌سازی، هم فضا جغرافیایی و هم بخش مکان‌شناختی (و از اینرو ضرورتاً حاکی از یک فضای عاطفی درونماندگار) است؛ این مدل‌سازی ماشین جنگ کوچگر و موضع‌یابی‌اش نسبت به مرز دولت، فرآیندهایی را که در ظهور دولت‌های کوچگر نابهنجار دستکارند، روشن می‌کند (همانقدر که در مورد «دولت چریکی» و پیوندش با ناسیونالیسم قومی در ایران یا قبایل کوچگر بادیه‌نشین و علقه‌های نیرومند اما مبهم‌شان با حکومت صعودی در عربستان صعودی)، این مدل‌سازی خطر فزاینده برای ماشین جنگ‌های کوچگری که در گیر دولت‌های پشت‌پرده یا دولت‌هایی با مرزی مبهم می‌شوند را نیز توضیح می‌دهد.

تعیین موضع ماشین جنگ کوچگر بر پهنه‌ای بخش مکان‌شناختی.

مجاورت (شکل ۱) یک پیوند بیرونی است، با حداقل دادوستد بین مأواها یا موجودیت‌ها (کمترین پیوند مسری، با فرض گرایش به گسست). مجاورت به وسیله‌ی وساطت‌اش پیش از هم‌پوشانی جزئی و پس از انفصال، با تماس مماسی و هم‌پوشانی مرزی‌اش مشخص و مرز‌نمایی می‌شود.



تصویر ۱.

آنچه زمانی جبهه‌ی دفاع دولت بود دائماً با جزرومد بی‌پروا و حرکات بالاران ماشین جنگ‌های کوچگر فرسوده و خورده می‌شود. اهمیت عملیاتی این شیوه‌ی پیوند (مجاورت) از یک سو با ظهور ماشین جنگ‌های هم‌زیست و دست‌کاری‌پذیر، و فرآیندهای نظامی‌سازی مخفی، و از سوی دیگر با بازصورت‌بندی‌های پیشرفته‌ی دولت به سوی تطبیق (یا مستعمره‌سازی) امر خارج به‌نحو قابل‌توجه کاهش یافته است. موارد دوم، هم در ورود عوامل اقلیم‌شناختی^۱ قلمرومند به پویایی دسته‌های کوچگر و

۱ درباره‌ی آب‌وهوا [جو، اقلیم] و کوچگرشناسی: پیرو انقلاب به‌اصطلاح هیدرولیکی و کشاورزی در ایران (مشابه آنچه ویتفولگ با امپراطوری چینی مرتبط ساخت، و نیز نظریات اخیرتر هومر دیکسون درباره‌ی آی‌سیاست)، طی سلطنت محمد رضا پهلوی (شاه)، نقشه‌ای هیدرولیک - که

هم در توسعه‌ی شیوه‌های جدید بقاء ریشه دارند. اکنون دولت به‌خوبی می‌داند چطور بنیان‌هایش را نجات دهد، حتی اگر این به‌معنای تدارک فضاهایی مستعد برای فرسایش ماشین‌جنگ‌های کوچگر باشد، یا به‌معنای جذب‌کردن یا منحرف‌کردن تاخت‌وتازهای فرارسنده‌ی کوچگر به نواحی معین و از پیش برنامه‌ریزی شده برای حمایت از عوارض حیاتی و مکانیزم‌های آسیب‌پذیرش یا استحاله‌بخشیدن کلان‌سیاست‌اش به یک خردسیاست دوام‌پذیر که در یک سرشان گشوده هستند و در سر دیگرشان زمین‌گیر شده‌اند.

در پیوند نمونه‌ای C_t ، مجاورت می‌تواند بر پهنه‌ی اقلیدسی R بدین صورت ترسیم شود:

$$A_t(x,y) = d_f C_t(x,y) \wedge \neg O_t(x,y) \quad (x \text{ مجاور } y \text{ است})$$

(جایی که O_t یک همپوشانی مرزی نمونه‌ای است.)

یا فرض کنیم که $T = \{X, cl\}$ یک فضای مکان‌شناختی باشد، جایی که X مجموعه‌ی نقاط و cl عملگر فروبستگی است. فرض کنیم که I هر مجموعه‌ی شاخصی باشد که شامل 0 می‌شود. دامنه‌ی D ، متعلق به یک مدل لایه‌دار، یک مجموعه‌ی ناتهی از جفت‌های منظم شده است؛ $x_i = \langle x, i \rangle$ آنجا که $x \in \emptyset$ و $i \in I$

اکیداً از سوی مشاوران آمریکایی توصیه شده بود - بسط یافت و به‌عنوان یک میانجی برای رشد اقتصادی در ایران مطرح شد؛ یکی از اهداف متعدد این نقشه رفع مشکل کوچگران در ایران بود. فارغ از به اجرا درآوردن برنامه‌ای برای بازسازی آبی جغرافیای متنوع ایران (جغرافیایی با پتانسیل درون‌ذات برای شکل‌دادن به خطوط تنوع‌بخش حرکت کوچگرانه)، یکی از ترندهای این برنامه‌ی آب‌سیاسی اصلاح، ایجاد سیستمی برای پایش و اهلی‌سازی کوچگران ایرانی بود که نقش‌های کلیدی در مقاومت علیه مرکز ایفا می‌کردند یا فروپاشی زمین‌سیاسی قلمروی دولتی را از راه حرکت‌های قوم‌ناسیونالیستی‌شان سبب می‌شدند. این نقشه نه شیوه‌ای برای ترسیم کوچگران شرقی و مرکزی برای مرکز حکمران و نه پروژه‌ای برای تطبیق‌دادن اجباری آنها در یک حیطة‌ی غیر مهاجر از طریق انحصاری‌سازی شبکه‌های آب و اعمال نظامی مستقیم بود. در عوض، این نقشه تطبیق‌دادن آنها، فقل شدن به آنها، و نشانیدن خطوط برون‌ریزانه‌ی تاکتیک‌های دولتی، نشانیدن مرز پویا و نیروهای قلمرومند دولت به‌جای پویایی کوچگران را پیشنهاد می‌کرد. هدف پروژه ساخت اقلیمی نرم (منطقه) یا منطقه‌ای از جنس رسانایی هیدرولیک بود (متناظر با آب‌سیاست [یا هیدروپالیטיک] دولت) که به‌طور خودآیند با کوچ‌گران تطابق می‌یابد، آنها را وامی‌دارد از خلالش حرکت کنند، و به موجب آن، با رام‌سازی و ردگیری کوچگران، کل فرایند مونیتورینگ یا دیده‌بانی را راحت می‌کند. این آب‌وهوا سرانجام به یک شبکه‌ی به‌طرزی مهیب داینامیک از جنبش‌های ضد-کوچگر استحاله یافت، که سر هیدرولیک‌اش را برای پیکربندی داینامیسم کوچگر بنا بر ژئوپولیتیک [زمین‌سیاست] دولتی، همگرایی اقتصادی، و داینامیزم نظامی به کار می‌انداخت (یک فضای دسترس‌پذیر برای موجودیت‌های نظامی دولت خصوصاً در جریان شورش‌ها)؛ دولت به دنبال پروراندن خطوط کوچگرشناختی قلمروگذارانه (و نه قلمروگذاری شده) خاص خودش بود. این آب‌وهوا یا جو واقعاً بنا بود شامل «رودخانه‌های مصنوعی» باشد که قرار بود در سرتاسر کشور توزیع شوند. کار ساخت این رودخانه‌ها طی سال‌ها بر عهده گرفته شده بود، آن هم در کشوری که همواره از کم‌آبی در نواحی مرکزی و شرقی‌اش در عذاب بود. این مناطق مایع، غنی و پویا یا خطوط هیدرولیک (برای نمونه، رودخانه‌ها و شاخه‌های فرعی‌شان) که در سرتاسر کشور جاری می‌شدند تدریجاً کوچگران را (بنا بر الگوی ثقل یا جاذبه) جذب می‌کنند، یک اقلیم قابل ترجیح اما دقیقاً نقشه‌نگاری شده برای مهاجرت‌شان عرضه می‌کنند؛ اقلیمی که واقعاً یک ماشین دیده‌بانی خودکفا خواهد بود که ساکنانش را به جماعتی قابل پیش‌بینی بدل می‌کند و عرصه‌ی رام‌کننده‌ی مایعی را برای کوچ‌گران ایرانی عرضه می‌کند.

برای $\langle x, i \rangle$.

(مجاورها) $A(x_i, y_i) =: x \cap y = \emptyset \& (cl(x) \cap y \neq \emptyset \text{ or } x \cap cl(y) \neq \emptyset)$

چون مجاورت، موجودیت‌های روی یک پهنه‌ی مماسی (کراندار) را مرتبط می‌کند، پس دولت می‌تواند به‌طور موثر در برابر یورش که از طرف ماشین‌جنگ‌های کوچگر بر این شیوه‌ی پیوند اعمال می‌شود مقاومت کند، آن هم با حداقل آسیب اصطکاک‌کی که به نواحی داخلی حیاتی‌اش (پهنه‌ی لجستیکی و خطوط فرمان) وارد می‌آید. در واقع، دولت‌های پشت پرده به‌دنبال کانالیزه کردن سرتاسر خسارت فرایندهای هستند که در این شیوه‌ی پیوند از طرف ماشین‌جنگ‌های کوچگر (به‌منزله‌ی شرط اصلی خطر در دسرساز) ایجاد شده‌اند. این کار با منحرف کردن هرگونه تهدید از بنیان‌مسری، دستکاری‌کننده و تحلیل‌برنده به‌سوی فرایندهای خورنده یا فرساینده‌ی توزیعی و قابل‌بازیابی میسر می‌شود؛ این موارد دوم حتی می‌توانند برای انتقال دولت از بطن قسمت‌شدگی سفت‌وسخت‌اش و به بیرون پیوند مستبدانه‌اش با قلمرومندی برنامه‌ریزی شوند، که بقای دولت در شیوه‌ای برون‌ریزانه را به شیوه‌ی یک ماشین‌ساینده‌ی *fluvius* (رودخانه) به دراز می‌کشاند؛ ماشین‌ساینده‌ای که صلبیت را می‌فرساید تا به‌وسیله‌ی میدان‌های برداری محافظه‌کار دینامیک فرایندهای رسوبی انتقال‌اش دهد – تسخیر حاصلخیزی یا باروری و آبیاری در فرایندهای ساییدگی. با ماشین‌جنگ‌هایی که به‌نحوی خستگی‌ناپذیر در متن *[textum]* دولت فرسوده و جویده می‌شوند، و مرزهای تردش را سوراخ و منحل [یا مایع] می‌کنند، دولت شروع می‌کند به اینکه دچار نشی و رخنه شود، اما این نه فقط فروپاشی دولت را بیان نمی‌کند، بلکه همچنین افشای خطرناک ماشین‌جنگ کوچگر برای شبکه‌ی زیربنایی دولت است که خود دولت بر آن سوار شده است و فضای درهم‌تافته‌اش را نگه می‌دارد، یعنی شبکه‌ی فرایندهای بنیادی، مکانیزم‌های تنظیم قلمرومند و سرکوب اقتصادی.

چینش پیشگام عملیاتی ماشین‌جنگ‌های کوچگر بر دولت در غیاب هرگونه تشکیلات بی‌بنیان‌کننده (که کارکردهای بنیان‌ساز، قلمروگذار و تعدیل‌کننده‌ی مسلط دولت را از توان می‌اندازد) موردی مشابه با مورد خط پیش‌رس قلمروزدایی‌ست که با استقرار نامتعارف دولت‌های از حیث ایمن‌شناختی-بهبودیافته‌ی جدید را تسهیل می‌کند یا گریز مبتنی بر انتحار [خودکشی]. تاریخ ایران، طی زمانی دراز (از هخامنشیان تا سلسله‌ی قاجار ۱۷۷۹-۱۹۲۵)، بیش از دوهزار سال، تبدیل پیوسته‌ی نیروهای کوچگر به نیروهای دولتی را روایت می‌کند، پیش از آنکه دوباره جمعیت کوچگر دیگری جای آن نیروها را بگیرد (خیزش‌های کوچگرانه‌ی ادواری علیه رژیم حاکم با یک سلول نطفه‌ی کوچگر هنوزفعال اما خصوصی‌سازی‌شده به‌منزله‌ی نهاد نظامی چندکاره‌ی نخبگان دولتی). این نوع اصطکاک‌های کوچگرانه‌ی پیش‌رس دولتی به‌نحوی تصاعدی به دولت‌های قدرتمندتر و با این‌حال ناپایدارتر (برحسب ثقل، ایمنی، و

مقاومت انگلی) انجامیده‌اند که خود این سبب فقر سیاسی-اقتصادی می‌شود؛ تمایل به استعمارشدن از سوی دیگر دول؛ فقدان یک سیستم عصبی خودآئین و دوقطبی‌سازی جمعیت‌های متفاوت بدون امکان گوناگونی مثبت؛ آسیب‌پذیری دائمی در برابر انشعاب‌ها و تفرقه‌ها، جنگ‌های داخلی، و خطوط گسل ملی‌گرایی قومی که برای سرتاسر کشور یا حیطه‌ی زمین‌سیاسی زیان‌بار است.

وقتی فرایندهای ساییدگی یا خوردگی ماشین‌جنگ‌های کوچگر به حفظ مواضع خوردنده‌شان ادامه می‌دهند – که اساساً با دینامیسم انتقال‌دهنده‌ی اصطکاک (*tactionis*) و فرایند اتلاف انبوه توصیف می‌شوند – طی دوره‌ای طولانی مفصل‌های قلمرومند بیش‌فعال بین دولت و ماشین‌جنگ‌های کوچگر بر مرزهای دولت پدیدار می‌شوند، افزایش می‌یابند و بسط پیدا می‌کنند. وقتی چنین مفصل‌هایی برقرار می‌شوند (هم‌پوشانی مرزی)، اقتصاد مبنایی بنیانی دولت (یا نیروهای قلمرومندش)، موجودیت‌هایش و حتی تشکیلات درونی دولت مستقیماً به فضایی نشت می‌کنند که از سوی ماشین‌جنگ‌های کوچگر پیموده شده است، تا چنان درجه‌ای که تشکیلات دولتی به فضای کوچگر نفوذ می‌کنند و آن را به یک امتداد دینامیک دولت بدل می‌کنند^۱.



تصویر ۲. همپوشانی مرزی با دولت (که به صورت یک مربع نموداری شده) و رام‌سازی کوچگر (چپ)، تماس مماسی (که به صورت یک دایره نموداری شده) و اثرگذاری کوچگر (راست)

در این مورد، موجودیت‌های کارکردی یا قلمرومند دولت دیگر نمی‌توانند به وسیله‌ی ماشین‌جنگ‌های کوچگر به‌طور موثری احاطه و از جا کنده شوند (همچون مورد تماس مماسی). آنها نمی‌توانند از شبکه‌ی سلطه‌ی دولت جدا شوند، از آن‌ها و به‌طور ریشه‌ای به سمت خارج پخش و پراکنده شوند (تصویر ۲).

تماس مخاطره‌آمیز ماشین‌جنگ‌های کوچگر با دولت، که آنها را در معرض حیطه‌های قلمرومند/کارکردی تنظیم‌گر دولت قرار می‌دهد، سرانجام می‌تواند به ظهور یک وضعیت کوچ‌گر از یکسو، و پیدایش یک کوچگرایی قوم‌ملی‌گرا از دیگر سو (یکسان با خط‌مشی‌های میهن‌پرستانه‌ی دولت) منجر شود. احتمالاً یکی از مهمترین مثال‌های چنین نابهنجاری‌هایی که با افشای شدید ماشین‌جنگ‌های کوچگر در برابر دولت به راه افتاد همان است که در سرتاسر تاریخ ایران یافت می‌شود.

(ب) همپوشانی:

اگر، در رویکردی ساده‌سازی‌شده، P نماینده‌ی عضویت و O نشان همپوشانی باشد، آنگاه:

۱ مخفی‌گاهی برای حرکت متعاقب خردسیاست دولت در راه اصطلاحات خردسیاسی‌اش.

$$O\tau(x,y) = df \exists z(P(z,x) \wedge P(z,y))$$

و

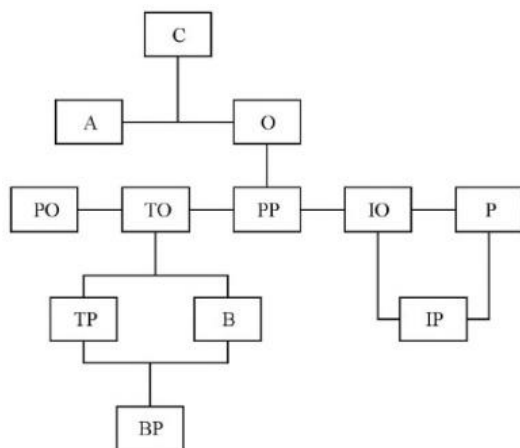
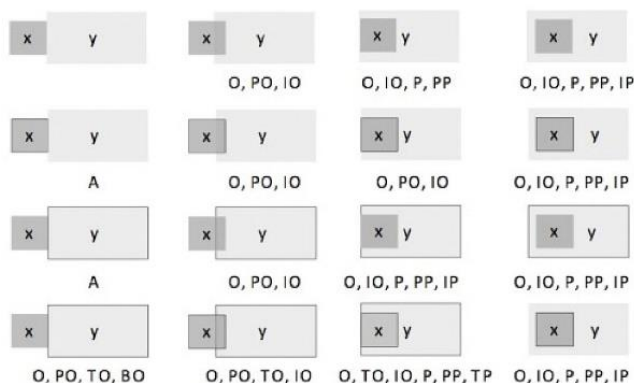
$$Oxy =: \exists z(Pzx \ \& \ Pzy) \text{ (} x \text{ و } y \text{ همپوشانی دارند)}$$

در نتیجه، آکسیوم‌های ذیل به کار می‌روند:

$$AP1 \ P(x,y) \leftrightarrow \forall z(O(z,x) \rightarrow O(z,y))$$

$$AP2 \ \exists x(\phi(x)) \rightarrow \exists x \forall y(O(x,y) \leftrightarrow \exists z(\phi(z) \wedge O(z,y)))$$

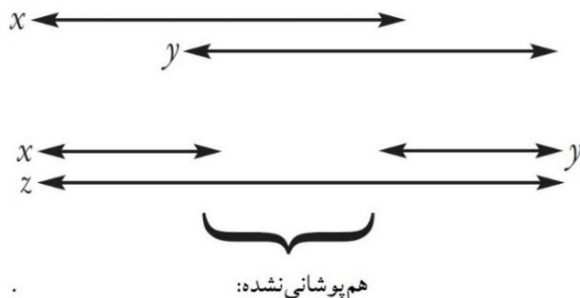
هر مشارکت (*methexis*) خواه به منزله‌ی مشارکت بقاء-مبنا خواه در مقام مشارکت پست) از خلال پیوندهای هم‌پوشانده اتفاق می‌افتد. از اینرو، اکثریت پیوندهای ترکیبی (مماسی، عضویت، درونی، و الخ) با امکان‌های متفاوتی ایجاد می‌شوند که با همپوشانی بین موجودیت‌ها استنتاج شده‌اند.



تصویر ۳. شیوه‌ها یا حالات پیوند (مجاورت و هم‌پوشانی)

همپوشانی خطوط تطابق بین دو رخداد یا دو موجودیت را به وسیله‌ی مشخص کردن آدرسی ترسیم می‌کند که آن دو موجودیت در ناحیه‌ای مکانی-زمانی یا کارکردی نسبتاً یا کاملاً به اشتراک می‌گذارند. هر دوی تخصیص‌های دولت و شورش‌های ضددولتی از طریق همین شیوه‌ی پیوند رخ می‌دهند. در حالی که

از سوی دولت و از بابت تحمل‌پذیری قابل‌استثمار است، اما این بدان معنا هم نیست که «همپوشانی» نمی‌تواند منبع اصلی شورش باشد – این یک حیطة‌ی اتصال است که از خلال‌اش ماشین‌جنگ‌ها بیرونیت مرز-فرسای‌شان را ترک می‌کنند و مستقیماً به شبکه‌ی دولت می‌رسند، خواه به‌وسیله‌ی آپاراتوس دولتی اختصاصی شده باشند و به فرمایشون‌های نظامی تبدیل شده باشند، خواه به‌منزله‌ی موجودیت‌های انگلی و همزیست-درون‌زاد مسری بازاداع شده باشند که با دولت و تشکیلات‌اش و متعاقباً با کشف آرایش گسترده‌ی پشت پرده و کارکردهای دستکاری‌پذیر هم‌رویداد یا منطبق می‌شوند.



منطقه‌ی تخلیه و عقب‌نشینی از موضع استتار شده یا مسیر-گریز

تصویر ۴. هم‌پوشانی جزئی و نسب‌های فاصله‌اش در استتار: (۱) بین دو موجودیت؛ (۲) بین دو موجودیت و موجودیت سوم

در پهنه‌ای فنی‌تر، همه‌ی استتارهای استتار اساساً منسجم هستند زیرا همه‌ی آنها درگیر استفاده از «هم‌پوشانی» (یا، دقیق‌تر، انطباق [هم‌رویدادی] می‌شوند، همچنان‌که مسئله‌ی هم‌پوشانی بین موجودیت‌ها در اینجا مسئله‌ی هم‌پوشانی مأواهایی است که این موجودیت‌ها اشغال می‌کنند^۱). وانگهی، آنها همپوشانی را از یک شیوه‌ی پیوند به یک موضع‌یابی از حیث سیاسی عملیاتی بدل می‌کنند که هم تقارن یک مأوا با آدرسی که برای یک موجودیت می‌نویسد (برنامه‌ها) را برهم می‌زنند و هم از مقسوم‌علیه‌ها یا بخش‌یاب‌ها (رخدادها، موجودیت‌ها، الخ) که آدرس‌ها یا مأواهای دو موجودیت را در مختصات مکان‌زمان جدا و متمایز می‌کنند تخطی می‌کنند. هرچند این تخطی یا نقض کردن (که فعال‌سازی استتار را ضروری می‌کند) نمی‌تواند بادوام و بی‌تغییر بماند، چون استتارهای تراج‌گر/نظامی همواره هم‌پوشانی جزئی را به کار می‌گیرند، همراه با بخشی دائماً دسترس‌پذیر به‌منزله‌ی بخش «استتارنشده» (چه متعلق به موجودیت استتار شده‌ی X باشد چه متعلق به موجودیتی که باید هم‌پوشانی شود، یعنی، y^2 [بنگرید به تصویر ۴]).

۱ وقتی گفته می‌شود دو موجودیت همپوشانی می‌کنند که در اجزاء یا بخش‌های مشترکی سهیم باشند؛ وقتی دو موجودیت مقارن یا هم‌رویداد می‌شوند که نواحی هم‌پوشاننده‌ای از فضا را اشغال کنند.

۲ مثالی از بخشی استتارنشده (همپوشانی‌نشده) منحصراً به X یا Y تعلق دارد؛ وقتی بخشی «استتارنشده» صرفاً به Y تعلق دارد (در پیوندی نمونه‌ای):

این نه فقط ردگیری و بررسی موجودیت استتار شده بر سطحی تاکتیکی را ممکن می کند بلکه همچنین یک مسیر-گریز یا فضایی برای تخلیه و عقب نشینی آنی از موضع استتار تدارک می بیند. (یک مسیر-گریز همچنین می تواند قفل نشده یا باز باشد وقتی یک موجودیت Z — یعنی یک طرف سوم — به هر دوی X و Y ، با مواضع هم پوشانندهی متفاوت برای هر کدام، متصل می شود (بنگرید به تصویر ۴)؛ در اینجا، گریز از خلال استتاری دیگر کانالیزه می شود، یک مشارکت استتار شدهی جدید که نه از X و نه از Y استخراج شده است.) این بخش «استتار نشده» یا «هم پوشانی نشده» مانع از این می شود که استتار دوام پذیر باشد یا مداوماً کشف نشود، اما همچنین استتار را کنترل شدنی می کند؛ موجودیت استتار شده می تواند در هر لحظه از استتار خارج شود.

همه ی سنخ های استتار، کارکردی اخلاص گر از بخش هم پوشانی شده (که عمدتاً بر سطحی قطعه وارهِ اتفاق می افتد) را رسم می کنند، آن هم با هدایت آدرس یا ماوای موجودیت دیگر (برای مثال، شکار) به موجودیت استتار شده (شکارچی) و متعاقباً مختل کردن هم بستگی های (بخش-کل) بخش شناختی دستکار در خصوص آنچه باید استتار شود، و نیز با تبدیل آن — از حیث زمانی و نسبی — به چیزی ردگیری ناپذیر و استتار شده. چنین اختلال هایی (که عموماً یک نقطه ی ارجاع یا پیوند ارجاعی را هدف می گیرند که یک موجودیت به وسیله اش شناسایی می شود) می توانند اشتباهات/گلیچ های شناختی و نیز براندازی برخی قیود دربرگیرنده ی خاص را تولید کنند که هم موجودیت استتار شده و هم ابژه اش (شکارش) را پشت سر می گذارند. استتار حرکتی یا جنبشی از سنخ خاصی از دینامیسم تاکتیکی (در مواردی که شکار نیز در حرکت است، حرکت تعقیب کننده یا شکارچی تحت استتار مسیر تعقیبی آشوبناک را پی می گیرد؛ این حرکت می تواند با فرافکنی پیچ و خم های تعقیب اش بر جاذب روسلر [Rossler] مدل سازی شود) یا هم پوشانی دینامیک برای قطع کردن (به عبارتی، سایه کردن) فاصله یا جابجایی هایش از شکار (تحت تعقیب، سایه شده) استفاده می کند، آن هم با پی گرفتن مسیری که آن را به نقطه ای ثابت پیوند می دهد (نقطه ای که از سوی شخص تحت تعقیب به منزله ی یک نقطه ی ارجاع استفاده شده — یک بردار واحد ثابت) درحالی که تحرک از سوی هدف با تحرک از جانب متجاوز رویارو می شود. پس در استتار جنبشی، تعقیب کننده برای هدف ساکن و بی حرکت می ماند. در متداول ترین استتار نظامی — مبدل سازی یا



x internally overlaps y . When:

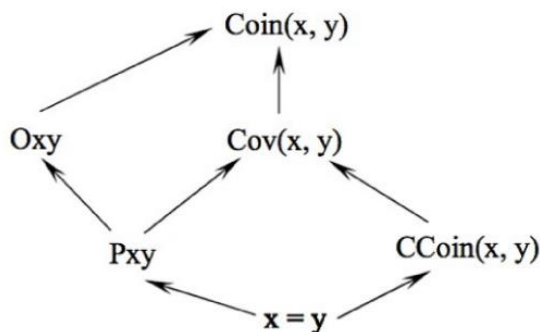
$$IO(x,y) = df\ z (IP(z,x) \cap IP(z,y))$$

x is an interior part of y , and when

$$IP(x,y) = df\ IP(x,y) \quad TP(x,y) \text{ and}$$

$$TP(x,y) = df\ IP(x,y) \quad z(A(z,x) \cap A(z,y)), \ x \text{ is a tangential part of } y$$

تغییرظاهر با پوشاندن و پنهان کردن ابژه‌ها (سربازان، تجهیزات یا وسایل نقلیه، توپخانه‌ها، سکوه‌های پرتاب موشک، و الخ) – با مصالح الگوی اخلاص گر [DPM]، اخلاص از طریق تغییرات سطحی ابژه‌ای استتار شده رخ می‌دهد که بر روی‌اش یک عضو حسی بصری به‌منزله‌ی یک پیوند ارجاعی بین سنخ‌های متفاوت الگوهای سطحی در فضای پیرامونی‌اش متمرکز می‌شود، که موجب چشم‌پوشی از این ابژه به‌عنوان بخشی از محیط امن می‌شود. رویت‌ناپذیری (به‌منزله‌ی کناره‌گیری یا عقب‌نشستن از حسگرهای بصری)، همچنین، همپوشانی جزئی را به‌عنوان یک جفت‌شدگی یا بسته‌شدگی به کار می‌گیرد و تعدیل می‌کند، آن هم به‌وسیله‌ی مبهم‌سازی سطوح، درونی‌سازی، موضع‌بایی موجودیت (مخفی) استتار شده، آنجا که مرزها همدیگر را قطع می‌کنند (مبهم‌سازی مرزها) و الخ. نقطه‌ی ضعف اولیه‌ی ماشین‌جنگ نامرئی خطر ردگیری‌شدن از سوی رژیم‌های نشانه‌ای دولت است که بیشتر دلمشغول آن چیزی هستند که گم شده است و نه آنچه وجود دارد.



تصویر ۵. اگر Coin نشانگر تطابق یا همرویدادی، O نشان هم‌پوشانی، P نشان جزء یا بخش، Cov نشان پوشش، و CCoin نشان هم‌پوشانی کامل باشد.

در نتیجه‌ی همپوشانی جزئی یا نسبی، همه‌ی اخلاص‌ها و براندازی‌های قیود بخش‌شناختی به آشکارسازی متعاقب منوط می‌شوند؛ و هر بار که یک استتار تجسس می‌شود، پتانسیل‌اش را به‌طور تصاعدی از دست می‌دهد؛ هر موجودیتی که از چنین استتاری کار می‌کشد بیشتر از آنچه متداول است در معرض شناسایی و پاد‌اقدامات [پیشگیرانه‌ی] ممانعت‌کننده [کمین‌گاهی] قرار می‌گیرد؛ این سمپتومی از پیوندهای کل‌نگر بین همپوشانی جزئی و «محل‌سازی» است که به‌لحاظ کارکردی اکیداً از توان انداخته شده و با این‌حال از حیث فضایی محو شده است. به‌همین دلیل است که استتار ندرتاً به‌منزله‌ی کنشی اولیه یا تاکتیکی آفندی اعمال می‌شود بلکه اغلب به‌منزله‌ی فرایندی لجستیک یا یک فضای انتقالی برهم‌زننده‌ی نظم بین خطوط عملیاتی و تاکتیکی متفاوت به کار می‌رود. خصایص گذرا و محدودیت‌های عملیاتی سرسختانه مانع مسلح‌سازی ریشه‌ای استتار می‌شوند.

تکفیری تحت تقیه (حاداستار اسلامی) یک مأوا را اشغال نمی کند تا جای موجودیتی دیگر را بگیرد، یا به منزله‌ی عاملی پنهان مسکون شود؛ او پیوند با محیط‌اش را به سوی یک همپوشانی کامل سوق می‌دهد، به سوی زمینه‌ی لاینقطع پیوند و تطابق، یکجور تطابق کامل با هدف‌اش، به عبارتی، همپوشانی کامل مأوایش با مأوای هدف‌اش. او به تمامی شکارش و مأوایش را همپوشانی می‌کند و از اینرو خاموش باقی می‌ماند.

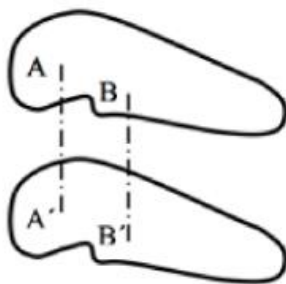
$$\text{Coin}(x,y) \leftrightarrow \exists z(\text{Cov}(z,x) \& \text{Cov}(z,y))$$

(X و Y منطبق‌اند، اگر و تنها اگر قسمی Z وجود داشته باشد که به وسیله‌ی هم X و هم Y پوشیده شود؛ Z در اینجا نشانگر ماواست. درحالی‌که Cov نسبتی گذرنده [انتقالی] و انعکاسی است، Coin متقارن و انعکاسی است. نسبت تطابق یقیناً گسترده‌تر از نسبت همپوشانی است، زیرا جفت‌های ابژه‌های مطابق یا حتی فرایندهایی وجود دارند که اجزای‌شان مشترک نیستند. همین مساله درباره‌ی نسبت برای یک تکفیری تحت تقیه و یک شهروند رخ می‌دهد.)

برای یک تکفیری تحت تقیه، اشغال نه یک هدف نظامی و نه یک تاکتیک است؛ از آنجا که اشغال یکجور محلی‌سازی/انحصاری [حذفی] است که به نقشه‌نگاری‌های هم‌محلی‌سازی و پیوندی بودن اجزا-کل - به عبارتی، استبداد کل - مهار می‌زند، اشغالگر در برابر نیروهای محیطی آسیب‌پذیر است؛ اشغالگر به راحتی می‌تواند تمیز داده شود، جای‌اش مشخص شود، منفک و نهایتاً نابود شود، به عبارتی، به کمترین بهای فرسایش محیط و پیرامون. آنجا که اشغال به شیوه‌های اوج‌گیرنده و آشکارا میلیتانتی جنگاوری و حذف مقید می‌شود، تقیه‌ی تسلیحاتی به نحو مغرضانه‌ای پخش شونده است. در علم بخش‌شناسی (گفتمان شیوه‌های جزء-کل پیوندی بودن)، موضع‌یابی تقیه را همپوشانی کامل می‌نامیم: تکفیری نوعی بقاگرایی شوم ایجاد می‌کند که کارکرد اساسی‌اش نابودسازی خود بقا است. در همپوشانی کامل (بنگرید به تصویر ۶)، هر عرصه، کارکرد یا بخش از موجودیت حاداستار شده یا شکارچی، تکفیری تحت تقیه (X)، می‌تواند با هر عرصه، کارکرد یا بخش شکار/میزبان/شهروند همسان‌اش (Y) متناظر و منطبق شود. بنابراین اگر هر X (بخش یا کارکرد X) Y متناظرش (بخش یا کارکرد Y) را هم‌ایندسازی کند، یا دقیقتر، اگر هر X با Y اش «بر همه‌ی سطوح» متناظر و منطبق شود، آنگاه هر کارکرد X (حرکت تاکتیکی تکفیری تحت تقیه، یا شکارچی حاداستار شده) می‌تواند به Y احاله شود و متقابلاً همدیگر را محقق می‌کنند.

$$x=y \leftrightarrow \forall z(\text{Oxz} \leftrightarrow \text{Oyz})$$

(هر دو عضو عرصه‌ای که موجودیت‌های یکسانی را همپوشانی می‌کنند یکسان‌اند.)



تصویر ۶. هم‌پوشانی کامل و تحقق متقارن (تقارن: فرض کنیم که S نماد تقارن باشد آنجا که n یک عدد صحیح، d توصیف‌کننده‌ی طبقه و $compd$ مکمل $\{n(d) \wedge compd\}$ است.

اما ترسناک‌ترین بُعد این آرایش وقتی معلوم می‌شود که فرایند وارونه می‌شود: اگر هر X ، Y متناظرش را تحقق بخشد آنگاه به‌وسیله‌ی فضای «متناظر-متصل اکید» که همپوشانی کامل و انطباق کامل را تدارک می‌بیند $(CCoin(x_i, y_i) = x=y)$ ، هر Y (به عبارتی، هر کارکرد یا موضع‌یابی شکار Y ، که اغلب شامل کارکردهای بهنجار بقا و فعالیت‌های فردی یا اجتماعی روزمره می‌شود) می‌تواند به X متناظرش واگذار شود و نهایتاً آنرا تحقق نیز ببخشد. با غصب هر Y ، یک X متناظر به کار انداخته می‌شود و مخفیانه [از لگام] رها می‌شود؛ و تا وقتی با همپوشانی کامل سر و کار داریم، خود بقاء و ارتباط Y استقرار می‌یابد، که بدن ارباب‌گر X ، یعنی تکفیری تحت تقیه را فعال می‌کند و تحقق می‌بخشد. از یک سو، بقای شکار/میزبان/شهروند به‌تمامی با شوق‌نمایی شوم تروریست موافق است؛ و از سوی دیگر، صلح به‌طور عام به‌منزله‌ی حالتی از بقای جمعی درک می‌شود. طوری که بقای هر دوی تروریست و شهروند هیچ مگر نظامی‌سازی درون‌زاد (پایان‌ناپذیر؟) صلح به بار نمی‌آورد، تهدید جهانی علیه شهروندان، ظهور جنگ سفید و تهدید که تشنگی بی‌پایان جهادگرایی ارتدادی تغذیه‌اش می‌کند، سرایت این جنگ می‌تواند بدون مهارشدن بسط یابد، حتی تا آکندن افق اکیداً مهم بقا و زیست به‌طور عام.

حالا که بقای Y یا میزبان/شهروند (همراه با ارتباط و شیوه‌های پیوندش از طریق محیط‌اش و با محیط‌اش) بدن نظامی و سیاسی تکفیری تحت تقیه را تحقق می‌بخشد، وجود صرف شهروند هم علیه شهروند و هم علیه آن سیستم ایمنی که با آن تطابق می‌یابد و از آن پشتیبانی می‌کند تسلیحاتی می‌شود، تا آن حد که واکنش افراطی خود-خوارشمارنده به‌منزله‌ی تنها راه‌حل منطقی برای این سیستم جلوه‌گر می‌شود. این نقطه‌ی اوج نظامی تقیه برای استنتاج جنون بازگشت‌ناپذیر از حداقل منطق اساسی مورد نیاز برای بقای بنیادی است.

۱ انطباق کامل می‌تواند بر حسب پوشش (Cov) بیان شود: $Cov(x,y) \& Cov(y,x)$ ، $Coin(x,y)$ ، x و y کاملاً منطبق اند اگر و فقط اگر y ، x را بپوشاند و x ، y را بپوشاند.

نتیجه‌گیری تشریحی.

«گرایش‌های بررسی‌شده در اینجا آشکارا "در رزمگاه" درباره‌شان تصمیم‌گیری خواهد شد — اما این به‌طور فزاینده‌ای یعنی در همه‌جا. مرکزیت حادثات برای استراتژی جهادی تاکنون پیامدهای سنگینی داشته است، و موجی از "رواج دوباره‌ی نظامی‌سازی" در ماشین‌های دولت را به راه انداخته است، آنجا که سیلان "دندان" در فرایندی بدون هر پایان آشکار تسلیم "دم" می‌شود (عاری از اینکه سرتاسر بدنه‌ی اجتماعی نیش درآورد).

از یک سو، اوراق کردن ماشین جنگ صدام حسین به دست خودش به خاطر یک قیام مخفیانه مثالی از همین گرایش به دست می‌دهد، درحالی‌که از سوی دیگر، حرکات فرمایشی‌های لجستیکی ایالات متحده از طریق مسلح کردن تجهیزات و تمرینات جنگی برای همه‌ی پرسنل تکمیل‌اش می‌کند.

حقوق بشر که نگران کشتار شهروندان است مقتضی است که بتواند از سطح تجربی به سطح استعلایی بسط یابد، آنجا که ریشه‌کنی اساسی همه‌ی جمعیت‌های شهروند در شرف وقوع است. مشخصاً خود مفهوم «شهروند» دارد تاریخ‌دار و منسوخ می‌شود. (به نظر می‌رسد تحلیل ویریلیو — به‌رغم برملا کردن چشم‌اندازی نسبتاً منسوخ از خلال اصطلاحاتی چون "استعمار درون‌زاد" — همین گرایش را پیش‌بینی می‌کند).

ایالات متحده به‌طور خاص جالب است، چون از برخی جهات جامعه‌ای «حاشیه‌ای یا پیرامونی» (حتی «جهان سوم») باقی می‌ماند، که با شاخص خانگی پایین از انحصاری‌سازی خشونت مشخص می‌شود، و از همین رو به رواج مجدد نظامی‌سازی از قطب دولتی مجال می‌دهد تا با یک فرایندی گری درون‌زاد پیوند بخورد که پیشاپیش در جمعیت "شهروند" ریشه دارد (تمایل به اجرای خودسرانه و مسلحانه‌ی قانون و جنبش‌های میلیشیایی). تا جایی که میلیشیاها مورد نظر باشند، جهان هنوز هیچ ندیده است.^۱

Source: Negarestani, Reza. "The Militarization of Peace: Absence of Terror or Terror of Absence?", *Collapse I: Numerical Materialism*, ed. Robin Mackay (Oxford: Urbanomic, September 2007), 53-92.

۱ این نتیجه‌گیری تشریحی برای مقاله‌ی حاضر را نیک لند در اختیار گذاشته است.